

آمارهایی واقعی، ولی شبهه‌انگیز

مجید رهبانی

برای نمونه به این موارد توجه کنید:

درصد کتاب‌های تألیف به ترجمه، در نشر ایران اغلب برابر است. کافی است از ناشران بزرگ و فعال کشور سؤال کنید تا این نکته را دریابید. بررسی فهرست‌های این ناشران نیز خود گویای این امر است؛ اگرچه در مواردی وزن ترجمه بر تألیف می‌چربد که امری کاملاً طبیعی است. توان علمی و ادبی تألیف در کشور ما محدود است و پاسخگوی حجم تولید ناشران پرکار کشور و نیاز بازار نیست. ضمن این که در بسیاری زمینه‌ها، مؤلف صاحب‌نظری در ایران وجود ندارد تا دست به تألیف اثری بزند.

در آمار سال ۸۸ با این ارقام مواجه می‌شویم: ۱۱,۵۸۶ عنوان ترجمه در مقابل ۴۹,۰۶۰ عنوان تألیف. یعنی میزان تولید کتاب‌های تألیفی بیش از چهار برابر ترجمه است! با توجه به میزان تقریباً برابر نسبت چاپ اول به تجدید چاپ (۲۸,۷۲۱ به ۳۱,۹۲۵ عنوان) این آمار چه معنایی دارد؟ در تفکیک موضوعی عنوان‌ها هم با رقم‌های جالبی روبه‌رو می‌شویم. در همه حوزه‌های علمی، غلبه با تألیف است. مثلاً در «علوم اجتماعی» ۷,۸۴۱ تألیف در مقایسه با ۱,۲۲۵ ترجمه؛ در «علوم طبیعی و ریاضیات» ۵,۶۱۷ تألیف در برابر تنها ۸۲۰ ترجمه؛ در «علوم عملی» ۶,۵۵۱ تألیف در برابر ۲,۴۰۴ ترجمه؛ و در «تاریخ و جغرافیا» ۲,۶۹۱ تألیف در برابر ۴۲۳ ترجمه!

اگر به اتکای آمار موجود، برای مثال بخواهیم درباره تولید دانش – براساس شاخص تولید کتاب – در کشور و در حوزه «علوم اجتماعی» نظر دهیم چه باید بگوییم؟ احتمالاً می‌توانیم نتیجه بگیریم که وضعیت تولید دانش در این رشته، همپای پیشرفته‌ترین کشورهای جهان و مهد این دانش‌ها (آلمان، فرانسه، انگلستان...) پیش می‌رود! یا در «علوم طبیعی و ریاضیات» از ترجمه منابع معتبر علمی امروز جهان کاملاً بی‌نیازیم، چون تألیف داخلی، پاسخگوی همه نیازهای ماست!

پاسخ روشن است. آمارهای پردازش نشده تولید کتاب در ایران نمی‌تواند تصویر روشنی از شرایط کنونی نشر و به طور مشخص نشر فرهنگی کشور به دست دهد. سهم تولید بخش آموزشی و کمک آموزشی در مجموع تولید کتاب کشور نامشخص است. این بخش به طور مرتب در حال گسترش است. شمارگان تولیداتش رقم بزرگی را تشکیل می‌دهد. سازوکارها و شبکه توزیع ویژه خود را به وجود آورده است و محصولاتش در دورافتاده‌ترین نقاط کشور هم عرضه می‌شود. شبکه‌ای از آموزشگاه‌های آزاد پشتیبان و مروج کتاب‌هایش است و مدارس دولتی و خصوصی نیز مشتریان دائمی آن‌اند. حدس و گمان‌هایی که از سرمایه موجود در این بخش زده می‌شود – با توجه به میزان تولید کتاب، املاک و مستغلات بزرگ در اختیار ناشران آن‌ها، شبکه گسترده توزیع و تبلیغ، و چندین عامل دیگر – حکایت از کسب

چندی پیش در مجلسی که برای معرفی یک کتاب تازه انتشار یافته برپا شده بود، یکی از دوستان صاحب‌نظر به اتکای آمار تولید کتاب در ایران مطالبی بیان کرد و نتایجی گرفت که برخی از آن‌ها برای نگارنده پذیرفتنی نبود. مسئله آمار نشر ایران و تحلیل آن از جنبه‌های گوناگون، سال‌هاست که فکر همکاران جهان کتاب را به خود مشغول داشته است. در پانزده سالی که از انتشار این نشریه می‌گذرد بارها به این موضوع پرداخته‌ایم. مقاله‌ها و تحلیل‌هایی منتشر کرده‌ایم و به فراخور امکانات، دست به پژوهش‌هایی زده‌ایم. در ضمن بارها در مقالات خود به گردآورندگان آمارهای نشر توصیه‌هایی برای دقیق‌تر ساختن کارشان کرده‌ایم.

سخن کوتاه، آمارهای موجود از نشر ایران همگی واقعی‌اند، اما به دلایلی که به شماری از آن‌ها خواهیم پرداخت، در مواردی خام، پردازش نشده و گاه مخدوش‌اند. برای مثال، به آمار تولید کتاب در سال ۱۳۸۸ (براساس بانک اطلاعات خانه کتاب، نهاد وابسته به وزارت ارشاد) توجه کنیم. رقم مجموع تولید کتاب در آن سال ۶۰,۶۴۶ عنوان است. شمارگان کل این کتاب‌ها ۲۰۵,۸۱۹,۵۶۷ نسخه است. یعنی به ازای هر نفر از مردم ایران، سالانه ۳ نسخه کتاب (شامل کتاب‌های عمومی، درسی، و کودک و نوجوان)؛ که آمار درخشانی نیست. اما همین رقم ۶۰ هزار عنوان نیز قابل بحث است. این آمار نیازمند پردازش است تا رقم واقعی تولید کتاب در ایران به دست آید. – نخست، مسئله چاپ‌های مکرر یک کتاب واحد است که در آمار خانه کتاب، هر کدام یک «عنوان» تازه محسوب می‌شوند. برای مثال، یکی از ناشران آموزشی معروف، یک دفتر برنامه‌ریزی درسی برای دانش‌آموزان دارد که آن را هر سال ده تا بیست بار تجدید چاپ می‌کند (هر بار هم با شمارگان ۳ تا ۵ هزار نسخه). در نتیجه هر سال با همین یک کتاب ده‌ها «عنوان» به آمار تولید کتاب می‌افزاید. مشابه این دفتر در میان کتاب‌های آموزشی کم نیست.

– دوم، جلد‌های متعدد یک کتاب واحد است که به صورت «عنوان»‌های مستقل ثبت می‌شوند. یعنی دوره ۱۵ جلدی یک عنوان کتاب، در آمار حاضر به صورت ۱۵ «عنوان» ثبت شده‌اند. از چاپ‌های متعدد و مکرر برخی کتاب‌ها (مانند *مفاتیح‌الجنان*، *دیوان حافظ* غنی – قزوینی، قرآن به خط عثمان طه و ترجمه الهی قمشه‌ای و...) می‌گذریم که حق‌التألیف ندارند و به دفعات توسط ناشران مختلف چاپ می‌شوند و هر کدام، یک «عنوان» جدید به حساب می‌آیند.

– سوم، لزوم جداسازی کتاب‌های آموزشی و هم‌چنین کودک و نوجوان از سایر کتاب‌هاست تا آمار واقعی تولید و نشر کتاب به دست آید. کتاب‌های آموزشی و کمک آموزشی جزء ابزارهای آموزش‌اند و خود شاخه مجزایی از نشر را تشکیل می‌دهند. ادغام آن‌ها در رده‌بندی‌های موضوعی، آمار موجود را به شدت مخدوش می‌سازد.

و کاری پررونق و پرسود دارد. شماری از این ناشران گروه‌های تخصصی علمی خود را تشکیل داده‌اند و به طور دائم به کار تألیف و بازبینی کتاب‌های آموزشی سرگرم‌اند. رقابت جدی و واقعی در میان کتاب‌هایی که به ناچار موضوعات واحدی دارند، رقابتی سخت و فشرده است و باعث رشد سطح کیفی کتاب‌های این بخش شده است. تا آن جا که به نظر می‌رسد مجموع توانایی علمی چند ناشر برجسته آموزشی کشور با تشکیلات تدوین کتاب‌های درسی وزارت آموزش و پرورش برابری می‌کند و حتی ممکن است در مواردی کارآیی بیشتری نیز داشته باشد. مزیت دیگر، شبکه توزیع کارآمد این کتاب‌هاست. از سال‌ها پیش افرادی در فکر راه‌انداختن خدمات فروش مستقیم از طریق پذیرش سفارش تلفنی و ارسال کتاب به منازل خریداران بودند. برخی به دام این رویا افتادند و چنین خدماتی را به راه انداختند و طبیعتاً به سرعت هم ورشکسته و تعطیل شدند. تقاضای زیاد برای کتاب‌های آموزشی این فایده را داشت که هم‌اکنون در تهران چندین دفتر از این نوع با بهره‌گیری از چندین خط تلفن و تلفنچی‌های پاسخگو و چندین پیک موتورسوار سفارش‌ها را حتی در روزهای تعطیل به سرعت به مقصد می‌رسانند، بی‌آن که هزینه‌ای برای حمل و نقل کتاب دریافت کنند. می‌شود حدس زد که اغلب مؤسسات کتاب‌رسان یا متعلق به توزیع‌کنندگان کتاب‌های آموزشی‌اند یا ارتباط مستقیمی با چند شرکت پخش کتاب آموزشی دارند.

سهم این بخش - با این اوصاف - از مجموع تولید کتاب کشور چه قدر است؟ ۲۰ درصد، ۲۵ درصد یا بیشتر؟

سال‌هاست که ناشران بزرگ و فعال را سرزنش می‌کنیم که چرا از رسانه‌های پرمخاطب مانند رادیو و تلویزیون برای تبلیغ کتاب‌هایشان استفاده نمی‌کنند. پاسخ آن‌ها را می‌دانیم. هزینه آگهی در این رسانه‌ها بسیار فراتر از توان مالی آن‌هاست. این حرف صحیح است. اما بخشی از نشر ایران از رسانه‌های یاد شده استفاده می‌کند و توان پرداخت هزینه آن را دارد. شاید محصولات همین بخش است که آمار تولید کتاب ایران را این چنین «غلط‌انداز» کرده است؟

حال به شمارگان کتاب‌ها توجه کنیم. از تقسیم تعداد عناوین بر مجموع شمارگان کتاب‌ها در سال ۱۳۸۸، متوسط شمارگان به دست می‌آید: ۳۳۹۳ نسخه. این رقم نیز جای مناقشه دارد و چنان چه کتاب‌های آموزشی و کمک آموزشی و کودک و نوجوان را جدا سازیم، متوسط شمارگان به زحمت از ۱۵۰۰ نسخه بیشتر خواهد شد. در فاصله سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۰ و بر اثر سیاست‌گذاری‌های مدیریت وقت ارشاد، شاهد رشدی ۵۰ درصدی در تعداد عناوین انتشار یافته در کشور بودیم (۱۳۷۶: ۱۵,۵۰۹ عنوان، ۱۳۸۰: ۳۲,۳۶۰ عنوان). این افزایش عناوین با شتاب کمتر و سیری معقول‌تر هم‌چنان ادامه یافته است و به جز دوره ۸۷-۱۳۸۶، هر ساله چند هزار عنوان بر عناوین کتاب در ایران افزوده شده است. اما در کنار این افزایش عنوان، شاهد کاهش شمارگان متوسط کتاب‌ها بوده‌ایم (۱۳۷۶: ۵۴۷۳ نسخه، ۱۳۸۸: ۳۳۹۳ نسخه). در بررسی اجمالی اطلاعات شناسنامه کتاب‌های عمومی دهه ۶۰، ۷۰ و ۸۰ در می‌یابیم که متوسط شمارگان از ۵۰۰۰ نسخه در اوایل دهه ۶۰ به ۳۰۰۰ نسخه در اوایل دهه ۷۰ و سپس ۲۰۰۰ نسخه در اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ رسیده است و امروز این میزان با برآورد دست بالا، ۱۵۰۰ نسخه است.

حدوده سال پیش از چند دوستی که مدیریت مؤسسات فعال و

بزرگ نشر کشور (در بخش خصوصی) را عهده دارند درباره «پخش اول» کتاب‌هایشان پرسیدم. آن‌ها برخلاف پرده‌پوشی رایج در ایران، سال‌هاست که به پرسش‌های نگارنده پاسخ‌هایی دقیق می‌دهند؛ حتی با ذکر ارقام و آمار تولید و فروش مؤسسات خود. طبق گفته ایشان در آن زمان از شمارگان متوسط ۲۰۰۰ نسخه، در پخش اول بین ۶۰۰ تا ۷۰۰ نسخه از کتاب‌هایشان را توزیع‌کنندگان می‌گرفتند. مابقی شمارگان در مدتی بین ۱ تا ۱/۵ سال (بدون احتساب خرید ثابت آن زمان وزارت ارشاد از چاپ اول کتاب‌ها) به فروش می‌رسید. آیا وضعیت امروز فرق چندانی با ده سال پیش کرده است؟

از دیگر آمارهای شبهه‌انگیز، تعداد ناشران دارای مجوز نشر است. این رقم از مرز ۸۰۰۰ گذشته است. در حالی که در آمارهای رسمی می‌بینیم که تنها حدود ۲۰ درصد از این تعداد در طول سال فعالیت کرده‌اند و این «فعالیت» در موارد زیادی از انتشار ۱ تا ۴ کتاب در سال (لا بد برای تمديد اعتبار مجوز نشرشان) فراتر نمی‌رود. برخی از توزیع‌کنندگان کتاب معتقدند که تعداد ناشران حوزه عمومی (غیرآموزشی) که کتاب‌هایشان در مراکز پخش موجود است و از آن طریق به کتابفروشی‌ها راه می‌یابد، اعم از ناشر بزرگ، متوسط و کوچک به رقم ۲۰۰ نمی‌رسد. گفته می‌شود که همچنان شمار بسیاری متقاضی دریافت جواز نشر در نوبت انتظار قرار دارند! این هجوم «عاشقان کتاب» برای دریافت جواز نشر دلایلی دارد که شرح آن مجال دیگری می‌طلبد.

یک آمار «غلط‌انداز» دیگر، تعداد بازدیدکنندگان از نمایشگاه / فروشگاه بزرگ کتاب تهران است. به خاطر دارم که چند سال قبل، در سالی که نمایشگاه بین‌المللی کتاب فرانکفورت با خوشحالی رکورد ۸۵۰ هزار بازدیدکننده از نقاط گوناگون جهان را اعلام کرد، آمار دیدارکنندگان از نمایشگاه تهران به راحتی از مرز ۳ میلیون نفر گذشت. سال گذشته حتی از ۵ میلیون بازدیدکننده در طول ۱۰ روز نمایشگاه خبر دادند! از این آمار چه نتیجه‌ای باید گرفت؟ چه تناسبی میان سرانه ۳ نسخه کتاب در سال برای هر ایرانی و شمارگان متوسط کتاب‌های عمومی (غیردرسی) با این خیل عظیم مشتاقان نمایشگاه کتاب وجود دارد؟ آیا این آمارهای متناقض نشانه شکوفایی نشر ماست یا دلیلی بر وجود عارضه‌ای در صنعت نشر یا جامعه ما؟

*

برای شناخت هر پدیده، رفع مشکلات و گره‌گاه‌ها و یا برنامه‌ریزی برای آن، نخست باید تصویری دقیق از آن ترسیم کرد. تصویری که از وضعیت نشر ایران داریم، تصویری نادقیق و در نقاطی مخدوش و یا آگران‌دیسمان شده است. مانند تصویری است که بر آینه‌ای محدب نقش می‌بندد: اندامی بی‌تناسب، در جاهایی به شدت بزرگ و در جاهایی بسیار کوچک و دائم در اعوجاج.

حقیقت آن است که پژوهش در زمینه‌هایی گسترده مانند نشر کشور از حد امکانات یک مؤسسه خصوصی خارج است. چنین پژوهش‌هایی باید توسط نهادهای دولتی یا به هزینه نهادهای دولتی صورت گیرد. بگذریم که در کشورهای صنعتی جهان، چنین کارهایی را اتحادیه‌های ناشران - نه دولت‌ها - برعهده می‌گیرند و هزینه آن را تقبل می‌کنند. چرا که خود ناشران نخستین استفاده‌کنندگان از نتایج آن‌اند. اما صنعت نشر ایران تا رسیدن به چنان نگرش پیشرفته‌ای و احساس نیاز به تولید اطلاعات دقیق و کسب شناخت از محیط کار خود، هنوز راه درازی در پیش دارد.